



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَازِيرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲) يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ (۱۳) إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ (۱۴) يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۱۵) إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۶) وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۱۷)﴾

مروری بر مباحث توحیدی آیات گذشته

چون سوره مبارکه «فاطر» در مکه نازل شد و همان طوری که مستحضرید عناصر محوری سور مکی اصول دین و خطوط کلی اخلاق و فقه است در این سوره مبارکه «فاطر» بخش هایی از مسائل توحیدی گذشت از آیه ثه به بعد هم دوباره بعضی از مسائل توحیدی را ذکر فرمود که ﴿وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ﴾^۱ بعد فرمود او خالق انسان است که انسان را از تراب آفرید و همه امور و شئون انسانی، مشمول علم خدای سبحان است. آن گاه در جریان سفرهای دریایی برکاتی که هست ذکر می کند، گاهی برکات دریا را ذکر می کند، گاهی برکت اختلاف فصول را ذکر می کند. در

سوره مبارکه «نحل» به طور کلی مطلق، بدون اینکه تفصیلی بدهد آیه چهارده سوره «نحل» این بود ﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ دیگر در آن آیه چهارده سوره «نحل» فرمود بحر دو قسم است اما اینجا تفصیلی داد فرمود با اینکه برخی از بجرها آبشان شور است بعضی آبشان شیرین ولی منافع مشترکی دارند کسی فکر نمی‌کند که با اختلاف این دو دریا، منافعشان مشترك باشد چه در آن آیه چهارده سوره «نحل» و چه در آیه دوازده سوره «فاطر» فرمود این دریاها را با این برکات، ما آفریدیم تا شما از فضل الهی برخوردار باشید و شاکر باشید. اختلاف فصول را ذکر فرمود که اقوات شما تأمین می‌شود این ﴿قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾^۱ یعنی در فصول چهارگانه.

حل مشکلات سفر دریایی و نیازهای زندگی توسط خدا

فرمود اگر در دریا سفر کردید مشکل دریایی شما را خدا حل می‌کند ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾^۲ خطر دریایی شما را خدا حل می‌کند، برکات دریایی شما را هم خدا تأمین می‌کند، در برّ و خشکی هم نیازهای شما را خدا برطرف می‌کند و اگر اضطراری پیدا کردید «مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّ»^۳ هم خدا خواهد بنابراین تدبیر همه این امور به عهده خداست، مالک همه این امور خداست و آن‌که مالک است و مدبّر است ربّ است.

نفی مالکیت و حاکمیت غیر خدا در تدبیر امور

فرمود غیر از خدا احدی به اندازه پوست هسته خرما مالک نیست. اگر خالقیت باشد شما پذیرفتید که غیر از خدا کسی خالق نیست ﴿لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾^۴ با نون تأکید ثقیله اقرار آنها را اثبات می‌کند که آنها حتماً اقرار دارند تنها کسی که خالق آسمان و زمین است خداست و اگر سخن از ملک و مالک بودن

۱. سوره فصلت، آیه ۱۰.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۶۵.

۳. رک: الکافی، ج ۲، ص ۵۶۱.

۴. سوره لقمان، آیه ۲۵؛ سوره زمر، آیه ۳۸.

است مالك سماوات و ارض خداست، ملك سماوات و ارض خداست، ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾^۱ ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي
بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۲ هم ملكوتِ ﴿كُلِّ شَيْءٍ﴾ به دست خدای سبحان است هم ملك كل شيء به دست خدای
تبارك است پس غیر از خدا احدی مالك و ملك نیست.

علت طرح نشدن نفی خالقیت غیر خدا در آیه مذکور

در اینجا سخن از خالقیت نیست ولی در سوره مبارکه «حج» فرمود غیر از خدا کسی خالق چیزی نیست؛ آیه ۷۳
سوره مبارکه «حج» این بود که ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبَ مَثَلٍ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا
ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ﴾ همه این معبودهای شما جمع بشوند نمی توانند يك مگس ایجاد کنند پس آنها خالق نیستند با
اینکه آنها خالقیت الله را قبول دارند یا حالا این آیه ناظر به کسانی است که در خالقیت الهی هم مشرک‌اند یا نه، تنبیهی
است نسبت به اینکه شما توحید خالق را پذیرفتید باید توحید ربوبی و در نتیجه توحید عبادی را هم بپذیرید خالق
غیر از خدای سبحان نیست.

نفی اِثْهَامِ مشرک دانستن شیعه به واسطه فیض بودن ائمه (علیهم السلام)

آن‌گاه چند مطلب مهم را قرآن کریم ذکر می‌کند که این مطالب سرنوشت‌ساز است و آن این است که غیر از خدا
کسی مالك نیست بله، نه خالق است و نه مالك الآن که متأسفانه در بعضی از مراحل بقیع ائمه اطهار (علیهم السلام)
این جمله نوشته شد که ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ﴾ اینها خیال می‌کنند - معاذ الله - شیعه که به
بقیع می‌رود و عرض ادب به پیشگاه ائمه (علیهم السلام) می‌کند اینها را مالك مستقل می‌داند، اینها را خالق می‌داند و
مانند آن؛ البته آنهایی که آگاه‌اند می‌دانند تشیع، منزّه از کارهای غیر توحیدی است اما عده‌ای را که یا جاهل‌اند یا

۱. سوره ملک، آیه ۱.

۲. سوره یس، آیه ۸۳.

متجاهل آنها را با فریب وادار می‌کنند که علیه تشییع سخنانی بگویند. خود ائمه (علیهم السلام) فرمودند تمام کارها و تدبیرها به دست خدای سبحان است اما خدا موجوداتی را آفرید که اینها مدبرّات امرند (يك) خدا موجوداتی را آفرید به اینها برکات و فیوضات فراوانی داد (دو) الآن ما بسیاری از کارهای مان را با شمس و قمر هماهنگ می‌کنیم اگر انرژی می‌خواهیم، نور می‌خواهیم، حرارت می‌خواهیم، برکات دیگر می‌طلبیم سعی می‌کنیم از آفتاب كمك بگیریم ما - معاذ الله - آفتاب پرست که نیستیم چرا مرتب به سراغ آفتاب می‌رویم اگر جایی می‌خواهیم مزرعه‌ای داشته باشیم، باغی داشته باشیم باغداری ما، مزرعه ما سعی می‌کنیم محلّ نور باشد که آفتاب گیر باشد میوه‌ها را آفتاب، شیرین و پخته می‌کند، برکات فراوانی که در وسائل انرژی هست از آفتاب است ما - معاذ الله - جزء صابئین نیستیم که ستاره و آفتاب را پرستیم خدای سبحان آفتاب را نورانی خلق کرد نور به آن داد برکات فراوانی داد و بساط آن را هم يك وقت جمع می‌کند ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾^۱ ما تا این شرایط خودمان هست و تا آفتاب هست از آن نور می‌گیریم. علی و اولاد علی (صلوات الله علیهم اجمعین) که هزارها برابر از شمس و قمر بالاترند ما اگر از آفتاب نور بگیریم - معاذ الله - آفتاب پرستیم؟! اینها علم دارند، معنویّت دارند، کرامت دارند، عزّت دارند همین برکاتی که در زیارت «جامعه کبیر» برای اینها ثابت شده است خدا اینها را این طور خلق کرد علم الهی دارند، قدرت الهی دارند، کمال الهی دارند ما از اینها داریم این نورها را استفاده می‌کنیم این دیگر شرك نیست الآن ما در برابر آفتاب، این همه کارهایمان را تنظیم می‌کنیم - معاذ الله - مگر آفتاب را می‌پرستیم کارها همه به دست خدای سبحان است خدای سبحان آب را آفرید که رفع عطش کند ما از آب چطوری استفاده می‌کنیم، از هوا چطوری استفاده می‌کنیم مگر ما - معاذ الله - ماه را می‌پرستیم یا هوا را می‌پرستیم یا آب را می‌پرستیم آب، برکتی دارد که مشکلات ما را حل می‌کند ما هم به سراغ آب

می‌رویم، هوا برکاتی دارد که مشکلات ما را حل می‌کند ما هم به سراغ هوا می‌رویم اینها هم نورانیت دارند، برکات دارند، درباره غفران ذنوب، حلّ حوایج و مانند اینها همین است.

ناروایی نصب آیات نفی مالکیت غیر خدا در کنار بقیع

دیگر ﴿مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ﴾ نوشتن و کنار بقیع نصب کردن ندارد! خود آنها یعنی ائمه (علیهم السلام) اولین موحد عالم بودند و همین توحید را آنها منتشر کردند و همین توحید را آنها تدریس کردند همین توحید را آنها ترویج کردند بنابراین این یا جهل است یا تجاهل. فرمود: ﴿إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ﴾.

تجلی توحید در دعا‌های مأثور از ائمه (علیهم السلام)

در این دعاها می‌بینید اول حمد است، آخر حمد است و از خدا می‌خواهیم که بر اینها درود بفرستد این صلوات‌هایی که در بیانات نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) است برای این است که در خود سخنان نورانی ائمه (علیهم السلام) آمده است اگر دعا می‌کنید اول صلوات بفرستید برای اینکه خدا این دعا را مستجاب می‌کند دعایی که در سایه صلوات باشد آن را هم خدا مستجاب می‌کند رد نمی‌کند^۱ خب ما از خدا می‌خواهیم برکات و فیضش را اول بر آنها نازل بکند و به برکت آنها به ما هم برسد اگر بارانی آمده روی قلّه کوه آمده خب به دامنه‌اش سرازیر می‌شود اینها قلل جبال‌اند، اینها جبال ارض‌اند، اینها اوتاد زمین‌اند وقتی برکت به اینها بیاید به ما هم می‌رسد و تمام برکات بالاصاله و بالذات از ذات اقدس الهی است چطور شما درباره شمس و قمر این حرف را نمی‌زنید اگر کسی کارهایش را از شمس و قمر بگیرد نمی‌گوید اینها صابیء هستند خب اگر کسی بالاتر از شمس و قمر را احترام بکند از او کار بخواهد این چیزی نیست کار بالاصاله و بالذات از ذات اقدس الهی است و لا غیر.

۱. الامالی (شیخ طوسی)، ص ۱۷۲.

اهمیت آیه ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ...﴾ و سخن برخی مفسران درباره آن

آن آیه‌ای که خیلی مهم است و جزء غرر آیات است و این تعبیر را برخی از مفسران دارند که اگر ما به این آیه می‌رسیدیم و آشنا بودیم شایسته بود «أَنْ بُكِيَ بَدَلُ الدَّمْعِ دَمًا» این است شما این جمله «بَدَلُ الدَّمْعِ دَمًا» را ملاحظه بفرمایید غیر از «زیارت ناحیه مقدسه»^۱ کسی این تعبیر را کرده یا نکرده آیا در بین اعلام شیعه این تعبیر هست یا نیست در بین علمای اهل سنت این تعبیر هست یا نیست ولی برخی از مفسرانی که در حدود هشت قرن قبل می‌زیستند می‌گویند.

هشدار قرآن بر ضرورت باور انسان بر فقر ذاتی خود

اگر ما این ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ﴾ را خوب ادراک کنیم «لو كنا متحقِّقین» نه «مُحَقِّقین» اگر ما تحقیقات علمی را اول انجام بدهیم که از تحقیق علمی هیچ کاری ساخته نیست مگر اینکه به تحقِّق برسد یعنی يك محقق چیزی را که فهمید وقتی به جان خود گره نزد يك پژوهشگر علمی تحقیقی است که کاری از او ساخته نیست چیزی هم نصیب او نمی‌شود طولی هم نمی‌کشد که از یادش می‌رود اما وقتی این تحقیق به تحقِّق رسید یعنی باور کرد و مطابق آن حرکت کرد این می‌تواند به خودش اجازه بدهد که اگر ما به این آیه خوب توجه می‌کردیم «كان ينبغي لنا لو كنّا متحقِّقین بفهم هذه الآية أن نبكي بدل الدموع دما»^۲ برای اینکه این آیه دو مطلب نمی‌خواهد به ما بفهماند غالباً ما وقتی مبتدایی داشتیم، خبری داشتیم، قیدی داشتیم این جمله دو مطلب را می‌فهماند یکی اثبات آن خبر برای مبتدا، یکی هم برای تفهیم آن قید، اگر گفتند «زیدٌ قائمٌ في الدار» این دو مطلب را می‌فهماند یکی اینکه قیام را برای زید ثابت می‌کند یکی اینکه این قیامش هم در دار است «زید معلّم في المسجد أو في المدرسة» این دو مطلب را می‌فهماند یکی ثبوت خبر برای مبتدا، یکی هم جای آن خبر.

۱. بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۲۳۸ و ۳۲۰.

۲. الفتوحات المکیّة (۴ جلدی)، ج ۲، ص ۶۰۱.

سرّ تعبیر برخی از مفسّران در «نبکی بدل الدموع دما» در فهم آیه

اما این بزرگواران می‌گویند در ﴿أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ﴾ این ﴿أَنْتُمْ﴾ مبتداست ﴿الْفُقَرَاءُ﴾ خبر است ﴿إِلَى اللَّهِ﴾ مفعول واسطه است این جمله که قیدی برای خبر است و آن قید متعلّق به خبر است و مفعول واسطه است يك پیام دارد دو پیام ندارد و اگر ما این را می‌فهمیدیم و توجه به آن داشتیم به جای اشك، خون جاری می‌کردیم اولاً باید اشك می‌ریختیم «و سلاحه البكاء» را پیدا می‌کردیم چون انسان اگر مسلّح نباشد که نمی‌تواند جهاد اکبر داشته باشد، اگر ما باید در جهاد اکبر شرکت کنیم و پیروز بشویم بارها ملاحظه فرمودید که اسلحه و سلاح جهاد اصغر، آهن است و سلاح جهاد اکبر، آهن است نه آهن خب اگر کسی بخواهد جهاد اوسط یا جهاد اکبر داشته باشد درمسائل اخلاقی، در آن بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که در دعای «کمیل» آمده است که فرمود: «و سلاحه البكاء»^۱ این گریه، اسلحه است. ما برای گریه باید مقدمات علمی فراهم بکنیم حالتی پیدا بشود تا بنالیم و این ناله، سلاح ما باشد. این بزرگواران می‌گویند گریه کافی نیست «نبکی بدل الدموع دما» چرا؟ برای اینکه این آیه آمده به ما حیات داده این آیه دو چیز نمی‌خواهد بفهماند برای اینکه ما فقرمان را همه می‌دانیم چه کسی است که نداند فقیر است ما صدر و ساقه زندگی ما نیاز است ما به هوا نیاز داریم، به آب نیاز داریم، به غذا نیاز داریم، به خاک نیاز داریم، به خواب نیاز داریم، به دارو نیاز داریم همه نیاز هست دیگر، فقیر بودن انسان يك چیز مجهولی نیست که تا آیه نازل شود که ای انسان! شما فقیر هستی.

مهم‌ترین مشکل انسان در عدم تشخیص مبدأ تأمین نیاز

بله معلوم است ما فقیریم و محتاجیم اما تمام مشکل این است که نمی‌دانیم به چه چیزی محتاجیم این آیه می‌گوید حل تمام نیازهای شما فقط به دست خداست این معنی توحید است ﴿أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾ و برای ابطال دور و تسلسل فرمود او دیگر فقیر نیست که تا بگویید نقل کلام در آن بکنیم «یتسلسل أو یدور» او غنی محض است.

ارشاد قرآن به انحصار غنی حمید در خدای سبحان

﴿وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ﴾ که این ضمیر فصل ﴿هُوَ﴾ با معرفه بودن خبر، مفید حصر است ﴿وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ﴾ نه تنها غنی است حمید هم است حمید یعنی محمود؛ چون تمام نیازهای شما را او برطرف می‌کند پس او مشکور است، او محمود است اگر او بی‌نیاز باشد کاری هم به شما نداشته باشد کار شما را حل نکند او «هو الغنی» است نه ﴿هُوَ الْغَنِيُّ﴾ الْحَمِيدُ اما چون بی‌نیاز است و نیاز شما را هم برطرف می‌کند پس محمود است حمد برای اوست شما باید مُنعم خود را بشناسید و سپاسگزار او باشید مُنعم شما که مشکل شما را حل می‌کند الله است که غنی است چون مشکل شما را حل می‌کند او محمود است، او حمید است، پس این آیه نیامده به ما بگوید شما فقیرید؛ لذا با معرفه بودن خبر سخن گفته، خبری که معلوم است خب معرفه ذکر می‌کنند نکره که نیست آنجایی که خبر نکره است که فایده‌ای داشته باشد اما وقتی که خبر معلوم است «إِنَّ الْأَخْبَارَ بَعْدَ الْعِلْمِ بِهَا أَوْصَافٌ» که در کتاب‌های ادبی ملاحظه کردید این در حقیقت وصف است برای اینکه ثبوت محمول برای موضوع برای ما روشن است.

اتکای به غیر خدا دال بر عدم فهم تکیه‌گاه واقعی

فرمود تمام مشکل این است که ما آن قید را نمی‌دانیم کجاست انسان فقیر به طرف کیست؟ محتاج به طرف کیست؟ خیال می‌کند خودش احتیاج خودش را برطرف می‌کند یا خیال می‌کند روابط یا ضوابط حل می‌کند همه اینها ابزارند

که تحت تدبیر يك مدير کلّ اند که ﴿رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^۱ است ما اگر این جمله آیه را خوب می فهمیدیم که ما به چه کسی محتاجیم آن وقت در برابر غیر او سر فرود نمی آوردیم نه به خود اِثکا داشتیم نه می گفتیم به خودمان معتمدیم نه می گفتیم به مردم معتمدیم خودمان و مردم، ابزار الهی هستیم می گفتیم به الله معتقدیم خود ما را الله اداره می کند، مردم را الله اداره می کند، رابطه ما و مردم را الله اداره می کند موحّداً زندگی می کردیم این جمله را شما ملاحظه بفرمایید در غیر آن «زیارت ناحیه» از غیر وجود مبارك حضرت حجّت (سلام الله علیه) نقل شده است که «بکی بدل الدموع دما» یا فقط از آنجا به علما رسیده است.

تعبیر دیگری که قرآن کریم دارد این است که ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۲ ما معمای داریم گره خورده است نمی دانیم این گره اش از کجا باز می شود قرآن آمده بگوید این چیزی که برای شما روشن است و به دنبال گره آن می گردید من برای شما گره گشایی می کنم شما که فقیر هستید فقرتان که مشخص است اما نمی دانید به چه کسی باید تکیه کنید اگر سخن از بت و بت کده باشد از آنها کاری ساخته نیست اگر سخن از زید و عمرو باشد از آنها کاری ساخته نیست.

عدم تشخیص تکیه گاه واقعی، علت شرك رقیق در انسان های باایمان

اینکه فرمود: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۳ همین است بسیاری از مردم فقرشان را می دانند مشهود است اما خیال می کنند با فلان مسئله حل می شود اینکه می بینید روزانه تغییر مسیر می دهند، تغییر خط می دهند، تغییر جهت می دهند برای آن است که خیال می کنند اگر قدرت به دست زید رسید زید مشکل را حل می کند، اگر قدرت به دست عمرو باشد عمرو مشکل را حل می کند اکثر اهل ایمان گرفتار این شرك رقیق اند ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ

۱. سوره اعراف، آیه ۵۴.

۲. سوره انشقاق، آیه ۶.

۳. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ﴿﴾ همه را او دارد تدبیر می‌کند وقتی همه را او دارد تدبیر می‌کند بنابراین ما به همه احترام می‌کنیم چون بندگان خدا هستند و از هیچ کس کار نمی‌خواهیم چون همه اینها نیازمند الهی‌اند و به خدای خود مرتبطیم و خدای سبحان «مقلب القلوب»^۴ است دل‌های آنها را گرایش می‌دهد مشکل ما هم حل می‌شود ما هم مشکل دیگران را حل می‌کنیم.

شباهت آیه دال بر مسافر بودن انسان با آیه فقر و برتری آن

آیه دیگری که خدای سبحان برابر آن آیه فقط آن قید را دارد می‌فهماند نه خبر را؛ منتها آن آیه با جلال و شکوه‌تر است مثل این آیه نیست لذا عنوان آن آیه و مخاطب آن آیه هم فرق می‌کند این است که فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهٗ﴾ چرا آن آیه با جلال و شکوه‌تر از این آیه است برای اینکه فقر هر کسی معلوم است یعنی همه ما می‌دانیم نیازمندیم اما همه ما نمی‌دانیم مهاجر و مسافریم عده‌ای خیال می‌کنند با مُردن می‌پوسند و مرگ، آخر خط است ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا﴾^۵ همه مردم این‌طور نیستند که خودشان را مهاجر و مسافر بدانند؛ منتها مقصد را ندانند. آن‌که می‌فهمد که مهاجر است مرگ از پوست به در آمدن است نه پوسیدن و انسان مهاجر است، مسافر است منتها مقصد را نمی‌داند و به تعبیر حافظ:

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست *** این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید^۶

همین است می‌گوید ما بالأخره نمی‌دانیم کجا داریم می‌رویم ولی صدای زنگ گردن شترهای قافله به گوش ما می‌رسد که اینها دارند می‌روند و قافله‌اند مرگ، پوسیدن نیست مقصدی دارند اما فقط چاله‌ای را می‌بینیم برزخ

۴. تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۷۴.

۵. سوره مؤمنون، آیه ۳۷.

۶. دیوان حافظ، اشعار منتسب، شماره ۱۱.

چه خبر است، آنجا چه کار می‌کنند، به چه کسی مراجعه می‌کنند، اعمال و عقاید چه می‌شود، ما نه رفتیم نه آنها که رفتند به ما خبر دادند اولیای الهی حسابشان جد است و گرنه

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست*** این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید

جَرس یعنی زنگ، خب بالأخره اینها عده‌ای هستند که پذیرفتند، باور کردند انسان مسافر است دارد می‌رود اما کجا می‌رود برای اینها روشن نیست.

سرّ تعبیر به «انسان» در مخاطب نمودن او به مقصد بودن لقاءالله

این آیه می‌فرماید آنها که خیال می‌کنند مرگ، آخر خط است و انسان که می‌میرد می‌پوسد اینها خارج از بحث‌اند؛ لذا تعبیر به ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ ندارد اما شما که انسانید و باور کردید و فهمیدید که مسافرید باید بدانید مقصودتان و مقصودتان لقاءالله است ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ﴾ نه ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾، ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ﴾ لذا با الف و لام ذکر نکرده که خود این مسافر بودن و مهاجر بودن هم نیمه‌فایده‌ای برای آنها دارند بدان مسافری، نه تنها از بین نمی‌روید بلکه مسافرید و مقصودتان و مقصودتان هم لقاءالله است.

عدم فاصله بین متحرّک و مقصد با مرگ

مرگ هم به معنای تخلّل عدم بین متحرّک و مقصد نیست که انسان می‌میرد معدوم بشود بعد دوباره در معاد زنده بشود این‌طور نیست بدن این‌چنین است ولی انسان از دنیا وارد برزخ، وارد صحنه قیامت، وارد بهشت تا لقاءالله بار می‌یابد این‌طور نیست که این وسط‌ها بیفتد در گودال عدم، نابود بشود بعد سر از جای دیگر در بیاورد مرگ به معنای فاصله شدن عدم بین متحرّک و مقصد نیست هیچ عدمی در کار نیست ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾ هیچ نابودی در وسط نیست.

ضرورت تهیه زاد و توشه برای رسیدن به مقصد و چگونگی تعامل با مقصود

این آیه می‌گوید شما که مسافر هستید اما بدانید مستقیماً به لقای الهی بار می‌یابید و آنجا که دارای اسمای حسناست پس بارهایتان را ببندید با دست خالی نروید. شما يك مقدار بار می‌خواهید تا شما را به مقصد برساند يك سلسله کارهایی می‌خواهید که وقتی به مقصد رسیدید با مقصد چگونه رفتار کنید این بارها به عرضتان رسید که انسان، زاد و توشه که می‌خواهد برای اینکه به مقصد و منزل برسد این ﴿تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾^۷ این عبادات، این اعمال، اینها برای آن است که ما را به مقصد برساند اما وقتی به مقصد رسیدیم با مقصد چه کار بکنیم با او چگونه برخورد کنیم او به ما چه می‌دهد آن دیگر با این اعمال عبادی حل نمی‌شود آن با اعتقادات حل می‌شود، آن با شهود حل می‌شود، آن با معارف حل می‌شود مثل اینکه اگر کسی خواست به زیارت ثامن الحجج (سلام الله علیه) مشرف بشود خب این يك کامیون غذا نمی‌خواهد این يك کارتن غذا برایش کافی است تا آنجا برود همین کارتن کافی است اما آنجا که رفت از حضرت چه چیزی بخواهد، با حضرت چگونه مذاکره کند، چگونه مناجات کند، چگونه درد دل کند، چگونه عرض حاجت کند آن با این کارتن غذا حل نمی‌شود این اگر يك کامیون غذا ببرد وقتی که مشهد رفت باید اینها را بین نیازمندان توزیع کند ثواب می‌برد، برکاتی دارد. اعمال و عبادات فراوان باعث می‌شود عُرف مبنیه بیشتر به آدم بدهند، بوستان‌ها بدهند، جَنّات فراوان بدهند اینها هست اما ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ﴾^۸.

لقاءالله اوج سفر انسان و تأمین آن با اعتقادات و معارف

اینکه تأمین شد ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۹ نصیب او نمی‌شود برای اینکه آنجا که بود به این فکر نبود که معارفی، لقاءالله‌ای، اسمای حسنا، اینها را درك کند این فقط مشغول عبادات بود این تا بهشت می‌رود به دیگران اگر ده غرفه

۷. سوره بقره، آیه ۱۹۷.

۸. سوره قمر، آیه ۵۴.

۹. سوره قمر، آیه ۵۵.

بدهند به او صد غرفه می دهند برای اینکه اعمال و عبادات بیشتری داشت، اگر به دیگران دو جَنَّت یا سه جَنَّت بدهند ﴿وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ﴾^{۱۰} به او جَنَّتات بیشتری می دهند اما ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ برود یا ببرند نیست برای اینکه این تمام کوشش را برای تحصیل ره توشه کرده برای زاد و راه فراهم کرده به درد راه خورد که به مقصد برسد اما وقتی به مقصد رسید با مقصود چگونه باید برخورد کند اینجا هیچ کاری نکرده این کریمه هم می فرماید شما کادح هستید که خودتان می دانید ولی کدح شما به لقاء الله است.

«کدح» در آیه دال بر مشقّت آمیز بودن سیر انسان

کدح هم مستحضرید که آن سفر با مشقّت است چون «حُقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ»^{۱۱} رنج ها و سختی ها دور این بهشت را گرفته بالأخره هر جا که گُل هست خاری هم هست این خار برای آن است که حافظ آن گُل باشد اگر کسی گُل می خواهد باید آن رنج خار را هم تحمل کند.

تبیین دو پیام در آیه سفر و فقر

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ﴾ یعنی کادح را که می دانی، مسافر که هستی اما مقصدت لقاء الله است جای دیگر معطل نیستی جای دیگر هم نمی روی، نمی خواهد بروی به بهشت، بهشت برای شما يك منزل است نه يك مقصد و مقصود، مقصد جای دیگر است مقصود جای دیگر است آن آیه هم گرچه دو نکته دارد: یکی کادح بودن، یکی الی الله بودن؛ اما کسانی که مؤمن اند کادح بودن را درك می کنند «الی الله» بودن برای آنها پیام آور است اینجا هم فقیر بودن برای همه مشخص است اما به طرف چه کسی فقیریم، به چه کسی نیازمندیم، چه کسی مشکل ما را حل می کند باید با غنی

۱۰. سوره الرحمن، آیه ۶۲.

۱۱. روضة الواعظین، ج ۲، ص ۴۲۱.

بالذات حل کنیم فقر برای ما ذاتی است و قابل زوال نیست، غنا برای ما عرضی است ذات اقدس الهی غنای ذاتی دارد فقر عرضی هم ندارد مشکل ما را هم حل می‌کند پس او هم غنی است هم حمید است.

عدم تشخیص مقصد در سفر و پناهگاه در فقر، مشکل اصلی انسان

تمام مشکل ما این است که ما نمی‌دانیم به چه کسی باید مراجعه کنیم ما غالباً می‌گوییم خدا هست ولی، خدا هست اما، این «اما» و «ولی» می‌شود ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ این است که آن بزرگواران می‌گویند ما اگر به جای اشک، خون جاری بکنیم جا دارد برای اینکه عمری را بیراهه رفتیم خیال کردیم از زید کاری ساخته است از او تعریف کردیم، خیال کردیم چیزی که عمرو به ما نداد کار دست او بود از او گلایه داریم این قبول و نکول، این مدح و قدح، این مدح و هجو، اینها برای همان است که ما نمی‌دانیم به چه کسی تکیه کنیم.

اشک ریختن، سلاح اوساط از مؤمنین و خون گریستن، گریه اهل معرفت

اینکه گفتند: «يَنْبَغِي... أَنْ تُبْكِيَ بَدَلَ الدَّمْعِ دُمًا» اگر «سلاحه البكاء» است حضرت نفرمود دمع، گریه کن اگر جزء اوساط این افراد بودید «سلاحه بكاء الدمع» است و اگر جزء اوحدی اهل معرفت بودی «سلاحه بكاء الدم» است نه «دمع» حضرت مشخص نفرمود و منحصر نکرد که فقط اشک، اسلحه است فرمود گریه کردن اسلحه است یا انسان، اشک گریه می‌کند اگر جزء اوساط باشد یا خون گریه می‌کند اگر جزء اوحدی باشد اینکه فرمود: ﴿وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴾ همین است هیچ کس مثل ذات اقدس الهی این طور درون‌کاو نیست که بگوید اینکه شما دارید این یاد ت نرود، انسان می‌گوید بله من این را دارم، می‌فرماید فقط به طرف خداست این فقری که دارید فقط به طرف خداست به غیر خدا تکیه نکنید.

پرسش: برهان «بدل الدموع دما» از نظر قیاس استثنایی چگونه است؟

پاسخ: اینکه فرمود جا دارد بدل دمع، خون گریه بکنم یعنی انسان اگر خون هم عطا کند مثل اینکه خون اهدا می‌کند شهید هم می‌شود «بذل مهجته فيك»^{۱۲} آن هم درست است اگر بشود از چشم خون بیارد باز هم جا دارد خب آن دردناک‌تر است يك سوزش بیشتری طلب می‌کند يك تلاش و کوشش بیشتری می‌خواهد بالأخره اگر کسی با يك دشمن قوی روبه‌روست باید سلاحش هم تیزتر و برّاتر باشد آن ریختن خون است که می‌تواند کار سلاح قوی‌تر را انجام بدهد.

علت تفاوت خطاب در آیه، دال بر فقر و مسافر بودن انسان

پس ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ با ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ﴾ خیلی فرق دارد چون فرق دارد خبر نکره است اینجا خبر، معرفه است و معرفه بودن خبر برای آن است که چیز تازه‌ای نیست که من به شما بگویم شما فقیرید خب فقر، مشهود همه ماست ما روزانه نیازمندیم اما نمی‌دانیم به چه کسی داریم مراجعه می‌کنیم اینکه می‌گویند هر کاری که می‌کنید بگویید به نام خدا «گفت بر هر خوان که بنشستم خدا رزاق بود»^{۱۳} گفتند اگر پنج نوع غذا هست یکی آب است، یکی سبزی است، یکی نان است، یکی پنیر است برای هر کدام «بسم الله» بگویید یا اگر فراموش کردید برای هر کدام «بسم الله» بگویید، بگویید: «بسم الله على أوله و آخره»^{۱۴} همین است یعنی برای هر کدام از اینها من نام خدا را می‌برم ﴿وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ بعد فرمود اگر بخواهد شما را می‌برد يك گروه دیگر می‌آورد این قدرت را دارد این طور نیست که حالا شما منحصر به فرد باشید.

۱۲. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۵۹ و ص ۱۱۳.

۱۳. دیوان حافظ، غزل ۲۰۶.

۱۴. الکافی، ج ۶، ص ۲۹۵.

تبیین ارتباط علم با عقیده و نقش این دو در رستگاری انسان

در بحث اینکه علم و عقیده، عقد و عقیده چه ارتباطی با هم دارند قبلاً گذشت که هر عقیده‌ای مسبوق به علم است اما هر علمی ملحق به عقیده نیست؛ یعنی انسان ممکن است چیزی را بداند ولی باور نکند ولی هیچ باور کردنی بدون علم نیست حالا یا علم برهانی است یا غیر برهانی یا تفصیلی است یا اجمالی، یا با وهم است یا با خیال، یا با برهان عقلی بالأخره مسبوق به يك اندیشه است اما هر علمی ملحق به عقیده نیست؛ زیرا در بحث‌های قبلی هم نمونه‌اش را داشتیم که در درون ما مثل بیرون، مسئل و متولی اندیشه غیر از انگیزه است ما همان‌طوری که در بیرون، چشم و گوشی داریم که کار آنها ادراک است دست و پایی داریم که کار آنها عمل و حرکت است گاهی ممکن است چشم و گوش سالم باشد انسان مار و عقرب را ببیند ولی دست و پا چون فلج است نمی‌تواند فرار کند؛ لذا مسموم می‌شود.

برتری حق‌الیقین از علم‌الیقین و خواستگاه این دو

پرسش: مراتب بالای علم مانند حق‌الیقین آیا ملحق..

پاسخ: حق‌الیقین از ناحیه علم حصولی و تصور و تصدیق نیست آنها از ناحیه عمل پیدا می‌شود مرحله حق‌الیقین و عین‌الیقین غیر از علم‌الیقین است مراحل علم‌الیقین برای علم تصویری است که مسئل اندیشه است اما حق‌الیقین و عین‌الیقین کار عقل نظری نیست کار عقل عملی است یعنی آن عقلی که «عُبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» این عقلی که راه افتاده است، تخلیه کرد، تخلیه کرد، تجلیه کرد این عقل عملی، شهود دارد نه آن مسئل اندیشه که با تصور و تصدیق و قضایا و قیاس کار دارد او با علوم حصولی و مفهوم کار دارد این از راه عمل پیدا می‌شود.

بنابراین همان طوری که چشم و گوش ممکن است سالم باشد انسان مار و عقرب را ببیند ولی دست و پا فلج است نمی تواند فرار کند گاهی مثل فرعون و امثال فرعون براهین الهی بر آنها ثابت می شود آنها صد درصد می فهمند که حق با موسای کلیم است وجود مبارك موسای کلیم فرمود فرعون! برای تو مسلم شد صد درصد شد که حق با من است ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^{۱۵} این علم برای آن عقل نظری است عقل نظری مثل چشم و گوش، کاملاً جدای از عقل عملی است اینکه می گوئیم کاملاً و صد درصد برای اینکه مسئله جا بیفتد و گرنه اینها کاملاً به هم ارتباط دارند، نزدیک اند، تحت رهبری نفس کلی دارند عمل می کنند مثل اینکه چشم و گوش از دست و پا کاملاً جداست در حالی که اینها تحت رهبری يك نفس دارند اداره می شوند. اگر کسی مار و عقرب را دید حالا خیلی قوی هم بود با دوربین تمام خصوصیات این را دید که این دارد می آید اما وقتی دست و پایش فلج است این فرار نمی کند همان جا می ماند و مسموم می شود. اینکه ما می بینیم يك عده عالم بی عمل اند برای اینکه مسئول علم که آیه را خوب می فهمد، حدیث را خوب می فهمد، حکم را خوب می فهمد عقل نظری است این کار اندیشه است کار جزم است قیاس و تصوّر و تصدیق و برهان برای آن است اما عقل عملی که «عُبد به الرحمن و اكتسب به الجنان»^{۱۶} اگر این - معاذ الله - در جهاد اکبر شکست خورده به اسارت نفس مسوّل یا اماره در آمده این فلج است صد درصد این آیه را می خواند که ربا حرام است سخنرانی هم می کند مقاله هم می نویسد رشوه حرام است، نگاه به نامحرم حرام است اما موقع عمل، دستش می لرزد نباید به او اعتراض کرد تو که عالمی چرا این کار را کردی مگر علم، عمل می کند آنکه عمل می کند یعنی عقل عملی که «عُبد به الرحمن و اكتسب به الجنان» در جهاد درونی شکست خورده است و شیطان آن را به بند کشیده و اسیر کرده این همان بیان نورانی حضرت امیر است که فرمود: «كَمْ مِنْ

۱۵. سوره اسراء، آیه ۱۰۲.

۱۶. الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

عقل أسير تحت هوى أمير»^{۱۷} اراده چیز دیگر است عزم چیز دیگر است اراده، عزم، نیت، اخلاص کاملاً مرزش از جزم جداست مثل اینکه دست و پا کاملاً از چشم و گوش جداست.

ضرورت تقویت عقل عملی به وسیله تقوا

تمام تلاش و کوشش ما این باشد که اراده را باز کنیم گرچه نیت جزء اعمال درونی است اما مستحضرید که نیت را در برابر عمل قرار می‌دهند در روایات دارد که «لا عمل الا بالنیة»^{۱۸} يك سواد متوسط برای يك شهر کافی است اما با يك تقوای صد درصد. مردم وقتی طهارت تقوا، بوی تقوا، عطر تقوا را از يك امام جمعه، امام جماعت، از يك واعظ، از يك مدرّس استشمام کنند شیفته او هستند هر کس بخواهد شهری را اداره کند لازم نیست حالا علامه طباطبایی بشود بر فرض حالا اگر کسی علامه طباطبایی شد این فقط باید در حوزه بنشیند و کتاب بنویسد این دیگر به درد مردم نمی‌خورد يك سواد متوسط و يك تقوای صد درصد شهری را، کشوری را اداره می‌کند مگر ممکن است به مردم بگویند آقا شما از این گل استفاده کنید، از عطر استفاده کنید؟! خود عطر، جاذبه‌ای دارد که تمام شامه‌ها را جذب می‌کند بالأخره اگر ما در حدّ گیاهان هم بخواهیم زندگی کنیم یا باید عود باشیم یا عبیر و اگر در حدّ حیوانات است یا باید مُشك باشیم یا عنبر؛ بالأخره آدم باید بویی، خاصیتی داشته باشد بعضی از چوب‌ها هستند که فقط به درد هیزم شدن می‌خورند اما می‌بینید بعضی از چوب‌ها هستند که می‌شود عود، این عود، چوبی بیش نیست اما فضایی را معطر می‌کند عبیر هم فضایی را معطر می‌کند آن نافع آهو هم بالأخره گوشه‌ای از بدن آهوست آن عنبر هم گوشه‌ای از بدن ماهی است بالأخره انسان اگر در حدّ حیات حیوانی هم زندگی بکند باید فضا را معطر کند اگر در حدّ گیاهی هم زندگی بکند باید فضا را معطر کند تقوا واقعاً معطر است، عدل واقعاً معطر است، ادب واقعاً معطر است، این با عقل عملی حل می‌شود این که شده آقای بهجت، آن که شده آقای خوانساری، آن که شده آقای قاضی، مردم شیفته آن

۱۷. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

۱۸. الکافی، ج ۸، ص ۲۳۴.

طهارت و طیب‌اند که ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾^۱ مگر مردم فقیر الی الله نیستند، مگر مردم کادح الی الله نیستند وقتی وقتی می‌بینند این راه معطر است برای اینکه ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾ يك عده با کَلِم طیب دارند می‌روند خب اینها هم به دنبال آنها می‌روند اگر فهمیدند فقیر الی الله‌اند به طرف الله می‌روند خب کدام راه می‌روند، کدام جاده می‌روند آن جاده‌ای که کَلِم طیب می‌رود اگر کادح الی الله هستند کدام جاده می‌روند آن جاده‌ای که کَلِم طیب می‌رود آن تقوا، آن عدل، کَلِم طیبی است که به سرعت، انسان را به لقای الهی می‌رساند و راحت می‌کند که «رزقنا الله و إِيَّاكم ان شاء الله».

«و الحمد لله ربّ العالمين»